

چالش‌های نظریه علیت در سه سطح ماهیت، وجود و اتصاف (۴)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَقَدْ ظَهَرَ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ التَّقْسِيمَ الْمَذْكُورَ مُنْفَسِخُ الضَّبْطِ.^۱

منظور از ربط بین ماهیت و وجود و ربط بین موضوع و محمول

مرحوم آخوند راجع به قسم ثالث و شق ثالثی که مشککین در تأثیر علیت و تعلق جعل نسبت به اتصاف وارد کرده بودند، نظر دارد. آقایان معتقد بودند که چنانچه جعل به اتصاف تعلق بگیرد و اتصاف ماهیت به وجود، یعنی همان نسبت و تعلق و ربط بین ماهیت و وجود، نه نفس ماهیت و نه نفس وجود هیچ کدام، البته این مسئله را همه ما باید در نظر داشته باشیم که منظور از ربط بین ماهیت و وجود عبارت از تشخیص دو کلی طبعی و کلی نوعی در عالم خارج است! فرض کنید وقتی ما می‌گوییم که **زید قائم** زید را گرچه جزئی است اما در حالات مختلف به صورت امری که دارای حالات مختلفی می‌تواند باشد تصور می‌کنیم. از آن طرف قیام را

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۱۴.

به صورت یک امر کلی و یک طبیعت کلیه‌ای که قابل صدق بر کثیرین است. هم زید می‌تواند قائم باشد و هم عمرو، بکر، خالد و غیره. قائم را هم به صورت کلی می‌توانیم تصور کنیم ولی ارتباط بین زید و قائم در وقتی است که ان امر کلی و این امر قابل اتصاف به امور متعدده در عالم خارج جنبه وحدانی پیدا کند یعنی زیدی که می‌تواند حالات مختلفی داشته باشد قائمی که می‌تواند بر موضوعات مختلفی عرض شود، در خارج تشخص در یک ذات پیدا می‌کند و این ذات از بین صفات متعدده متصف به قائم می‌شود. این معنا، معنای ربط بین موضوع و محمول است. روشن شد؟!!

منظور از اتصاف ماهیت به وجود

پس وقتی ما می‌گوییم که بین موضوع و محمول رابطه هست معنایش این است که دو امر کلی یا جزئی قابل اتصاف بر امور متعدده و مبهمه، در خارج مصداق عینی پیدا کردند و منظور از اتصاف ماهیت به وجود همین است؛ یعنی ماهیت که یک امر قابل صدق بر کثیرین است، موجودات متعدده‌ای می‌توانند ماهیت یک شیء را پیدا کنند؛ ماهیت زید

را پیدا کند. چطور اینکه اگر زید درمقابل مرایای
متعدد قرار بگیرد می تواند صور متعددهای را ایجاد
کند و هر کدام از این صور که قابل انطباق بر این ذات
هست، همین طور این ماهیت زید با این خصوصیات
می تواند هزاران هزار و بلکه میلیون ها مصداق داشته
باشد. یکی از این مصادیق زید خواهد بود اما شما
می توانید این ماهیت را بر یک جسم دیگر هم حمل
کنید و همین ماهیت اولی به دست بیاید که در خارج
وجود پیدا کند. از میان این ماهیت های لایتناهی و
غیر معدود این وجود خاص است که الآن مشاهد ما
است و معروض برای این ماهیت واقع شده است
پس این ماهیت کلی است گرچه جزئی است و قابل
صدق بر کثیرین نیست زیرا مفهوم این زیدی که در
خارج تحقق پیدا می کند قابل صدق بر کثیرین نیست
اما قبل از اینکه این زید به این ماهیت معروض واقع
شود و متصف شود این ماهیت و این شکل
می توانست بر اجسام متعددهای حمل شود درست
مانند گل که شما آن گل های متعددهای را می توانید
به صورت یک امر واحد از هر جهت عین و نظیر هم

دریاورید.

مثلاً وقتی که یک کارخانه مجسمه‌سازی مجسمه‌ای را می‌سازد، هزاران مجسمه عین هم بدون یک سر سوزنی تفاوت از آن متولد می‌شود. همه دارای یک جنس و یک صورت هستند و یک سر سوزن هم کم‌وزیاد ندارند. این خصوصیتی که الآن این مجسمه‌های متفقة الحقائق دارند به جهت این است که یک ماهیت واحد و یک صورت ظاهری واحد بر همهٔ اینها حاکم است. ما همین را می‌توانیم نسبت به حیوان و انسان تصور کنیم متتها در عالم خارج از آن جایی که تشخص اختصاص به وجود عینی خارجی دارد وقتی که ماهیتی تشخص پیدا کرد دیگر قابل صدق بر کثیرین نیست پس این تعلق و آن نحوهٔ ربط بین موضوع و محمول اگر جعل به او تعلق بگیرد همان شیء خارجی است که ما قبلاً دو ماهیت کلیه از او تصور داشتیم و الآن دیگر از کلیت بیرون آمده و جزئی شده و قابل صدق بر کثیرین نشده است. این مطالبی بود که قائلین به مجعولیت اتصاف معتقد به این بودند.

اشکال مشککین در علیت بر این مسئله وارد شده

بود که می گفتند: شما قائل به مجعولیت اتصاف به ماهیت هستید درحالی که خود این اتصاف هم ماهیة من الماهیات علاوه بر این، اتصاف یک امر اعتباری است و امر اعتباری نمی تواند مجعول باشد. این کلام اینها بود.

تعریف معنای حرفی

مرحوم آخوند صرف نظر از اینکه اتصاف نمی تواند مجعول باشد، در مقام رد بر این دسته افراد می فرمایند که این تقسیمی که شما کردید که مجعول را منقسم به سه قسم کردید؛ یکی مجعول ماهیت است بنا بر قائلین به اصالة الماهیه دوم اینکه مجعول وجود است روی اصالة الوجود، سوم اینکه مجعول موصوفیت است، موصوفیت ماهیت به وجود است اتصاف ماهیت به وجود است که عبارت از آن جنبه ربطی و معنای حرفی است؛ معنای حرفی معنایی است که جنبه ربطی دارد و مفهوم استقلالی تصویری ذهنی ندارد. بعضی از معانی هستند که ذهن گرچه آنها را تصور می کند اما تصور آنها در ضمن تصورات دیگر است و تصور استقلالی ندارد در سِرِّ من البَصرة إلى الكوفة بصره یک معنای استقلالی دارد

که حکایت از بلد است و سیر معنای استقلالی دارد
که حکایت از حدوثِ از فاعل است. سیر از بصره
یک معنای ربطی دارد، دیگر معنای استقلالی ندارد
یعنی ابتدا و شروع سیر از بصره انجام گرفته است
این لفظِ مِنْ که حکایت از آن معنای استقلالی می‌کند
چه معنایی دارد؟! اینِ اِلَی که می‌گوید: **اِلَی الْکُوفَهِ**
چه معنایی دارد؟ معنای اینِ اِلَی همان معنای ضمنی
است.

تعریف معنای ضمنی

معنای ضمنی عبارت از تصورات پنهانی و
مخفی‌ای است که ارتباط بین کلمات را به وجود
می‌آورند یعنی کلمات دارای معنای استقلالی هستند
مثل کلمات اسمی و افعال، و این ارتباط بین آنها را
معانی حرفیه ایجاد می‌کنند. در **زَیْدٌ قَائِمٌ** زید به جای
خودش هست و آن قائم هم به جای خودش هست
و این ارتباط بین زید و قائم معنای ربطی است که
ممکن است حتی به صورت فعل باشد به صورت کان
ناقصه باشد. این معنای ربطی همان معنای مخفی‌ای
است که از تصور استقلالی دو مفهوم مستقل متولد
می‌شود و خودش به تنهایی تصور مستقل و تصور تام

ندارد. درست شد؟! اتصاف موصوف به یک وصف،
 اتصاف زید به قائم و به عبارت دیگر حمل قائم بر
 زید عبارت از یک معنای ربطی است. همین که شما
 می‌گویید: زید قائم است این قائم را بر زید حمل
 می‌کنید و زید را متصف به این قیام می‌کنید این
 حالت و ربط بین زید و قیام که حالت اتصاف است
 حالت استقلالیت ندارد. بله، اگر در تجدید نظر و
 استیناف نظر ما نسبت به این مسئله به نظر استقلالی
 نگاه کنیم آن زمان است که این معنای حرفی و آن
 معنای ربطی به صورت یک معنای مستقل و یک
 مفهوم مستقل درمی‌آید. در **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى**
الْكُوفَةِ آنچه را که مدّ نظر است و کلید معمای بین
 سیر و بصره است عبارت از ابتدائیت است یعنی
ابتداءً سیری الْبَصَرَةِ ما در اینجا دیگر «**مِنْ**» را
 حذف می‌کنیم آن وقت در **ابتداءً سیری الْبَصَرَةِ** بین
إبتداءً و **سیری** هم یک معنای حرفی متولد می‌شود
 و **یتسلسل**.

بنابراین تا جایی که ما نظر آلیت نسبت به حروف
 و معانی حروف داریم هیچ‌گاه نمی‌توانیم آن معنای

آلیت را متبدل به معنای استقلال و تصور استقلالی کنیم و در وقتی که از آن معنای حرفی تصور استقلالی داشتیم آن معنای حرفی متبدل به معنای اسمی می‌شود و دیگر نمی‌تواند ربط باشد. وقتی که شما می‌گویید: **الابتدائیة من البصرة** ابتدائیت دیگر نمی‌تواند متعلق سیر باشد چون خودش در اینجا اسم و مبتدا قرار می‌گیرد در حالی که معنای حرفی که مفهوم حرف است نمی‌تواند مبتدا قرار بگیرد. نمی‌تواند **مخبرٌ عنه و مخبرٌ به** واقع شود.

روی این جهت مرحوم آخوند می‌فرمایند: این تقسیمی که شما کردید در واقع تقسیم حاصر نیست شما فرمودید که جعل یا به ماهیت تعلق می‌گیرد یا به وجود تعلق می‌گیرد یا به اتصاف تعلق می‌گیرد که خود اتصاف هم **ماهية من الماهیات** است. اتصاف، ماهیتی از ماهیات نیست چون ماهیت عبارت از یک امر مستقل است که یک مفهوم مستقل دارد در حالی که نسبت بین ماهیت و وجود ماهیت نیست بلکه نسبت معنای حرفی است و همان معنای اعتباری است. آن است که بنا بر قائلین به اتصاف، جعل به او تعلق می‌گیرد اما اگر قرار باشد آن

موصوفیت خودش معنای استقلالی شود همین که
دارم می‌گویم: موصوفیت ماهیت به وجود، همین
موصوفیتی که الآن از دهان من خارج شد این معنا،
معنای استقلالی می‌شود خب به این موصوفیت که
جعل تعلق نمی‌گیرد!

تلمیذ: آن حالت موصوفیت مگر از محدوده اضافه نیست؟!!

استاد: بله.

تلمیذ: اضافه مگر از اقسام عرض نیست؟!!

استاد: خب وجود این عرض قائم به شخص
است یعنی وجود عرض متولد از دو ماهیت مستقل
خارجی است.

تلمیذ: عرض هم ماهیت است؟!!

عدم امکان تعقل نسبت، به صورت استقلالی

استاد: نه، عرض ماهیت نیست این عرض
به اصطلاح نسب است. یک وقت نسبت، نسبت
مستقله است البته ما اصلاً نسبت مستقل نداریم ولی
بعضی از اعراض هستند که خود آنها یک ماهیت
مستقل خارجی دارند مثل کیف، زمان، مکان، کم و
امثال ذلک ولی اصلاً مقوله نسبت یک مقوله ماهیت
مستقله نیست. فقط ربط بین شیئین است! همین و
چیز دیگری نیست! شما یک ملک دارید حالا ملک
را هم می‌گویند که از مقوله نسب است ولی خب

مقوله‌اش مقوله قوی‌ای است نه‌اینکه ضعیف است
ولی تضایف دیگر قطعاً از مقوله‌ای است که ماهیتی
ندارد و فقط یک نسبت بین طرفین است اما اینکه ما
تضایف را به امری درمقابل کم و کیف و امثال‌ذلک
تعریف کنیم نه، تعریف ندارد! بلکه تضایف یک
معنای حرفی و تعلقی است که از ربط بین دو شیء
حاصل می‌شود و خودش عرض مستقل نیست.

تلمیذ: مگر جوهر و عرض از اقسام ماده نیستند؟

استاد: ماده نه، آن برای جوهر است.

تلمیذ: جوهر مجرد است؟

استاد: باشد، ما جواهر مجرد داریم. اینها نیستند

بلکه ماهیات هستند حالا ماهیات مجرد یا غیر
مجرده.

لذا در اینجا هیچ وقت نمی‌شود نسبت را به معنای

استقلالی مدّ نظر قرار داد. بنا بر این تقسیم شما که

مجمعولیت را ماهیت یا وجود و یا اتصاف گرفتید،

اشکال دارد ولی تقسیمی که قائلین به اتصاف

کرده‌اند درست است ولی بر اینکه شما اتصاف را

ماهیت گرفتید اشکال وارد می‌شود چون اتصاف

ماهیت نیست و اصلاً شکل و حد ندارد بلکه اتصاف

فقط یک ربط بین دو امر مفهوم مستقل است. این

اشکالی است که مرحوم آخوند کردند و با این مسئله این بحث را تمام می‌کنند و ما هم دیگر بیش از این چیز نمی‌کنیم.

وَقَدْ ظَهَرَ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ التَّقْسِيمَ الْمَذْكُورَ مُنْفَسِخُ الضَّبْطِ لِأَنَّ الْمُوصُوفِيَّةَ الْمُرْتَبَةَ عَلَى تَأْثِيرِ الْفَاعِلِ يُمْكِنُ أَنْ يُؤْخَذَ عَلَى أَنَّهَا مَعْنَى غَيْرِ مُسْتَقِلٍّ فِي التَّصَوُّرِ بَلْ هِيَ مَرَأَةٌ مِلْحَظَةُ الطَّرْفَيْنِ.^۱

از معنایی که ما قبلاً بیان کردیم روشن شد که این تقسیمی که این افراد کردند ضبط صحیحی ندارد، آن موصوفیتی که بعد از تأثیر فاعل می‌آید و مترتب بر تأثیر فاعل است ممکن است که این موصوفیت به یک معنای غیر مستقل در تصور اخذ شود نه معنای استقلالی بلکه اصلاً وجودی از خود ندارد و فقط آینه‌نشان‌دهنده ماهیت [و] وجود است. آینه از خود چیزی ندارد و آنچه که در آینه هست حکایت از آن ناظر در آینه و مرآت می‌کند و آن معنای حرفی حکایت از دو امر مفهوم مستقلی می‌کند که متدلی به آن دو امر مستقل است و خودش چیزی ندارد.

والمعاني الارتباطية من حيث إنها ارتباطية لا يمكن أن يتعلق بها إلتفات الذهن إليها و استقلالها في التصور كما أشرنا إليه.

و معانی ارتباطیه نه از نقطه نظر استقلال بلکه از نقطه نظر ارتباط و آلیت خود امکان ندارد که به این

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۱۴.

معانی ارتباطیه التفات ذهن [تعلق بگیرد] و استقلال
در تصور تعلق پیدا کند [همان طور که اشاره کردیم].

و أما إذا استونفت الالتفات بأنْ انفسختْ عما هي عليها من كونها آلة الارتباط و صارتْ
أمرأً معقولاً في نفسه.

اما اگر ذهن نسبت به این معانی ارتباطیه التفات
مجددی به وجود بیاورد و آلیت را از معانی ارتباطیه
سلب کند و به این ارتباط معنای استقلالی بدهد، این
معنای استقلالی دیگر نمی تواند آن جنبه ربطی بین
موضوع و محمول را به وجود بیاورد.

بِأَنْ انْفَسَخَتْ عَمَّا ... اگر این معانی ارتباطیه از
آن موقعیتی که این معانی ارتباطیه بر آن موقعیت
است منفسخ بشود، آن چه موقعیتی است؟! آلت و
وسیله ارتباط بودن. اصلاً بین دو امر جدایی و
انفساخ پیدا می شود. ببینید چقدر مهم است! این
جهت ارتباط خیلی مهم است! اگر این جهت ارتباط
نباشد اصلاً بین دو امر انفساخ پیدا می شود. این یک
امر معقول فی نفسه واقع می شود مستقل و فی نفسه
معقول است، نه فی غیره.

مبائن الذات للطرفين فكانت كسائر الماهيات في أن تعلقها بالجاعل بما ذا و تأثير
الجاعل فيها بحسب أية حيثية تكون من الأمور المحتملة المذكورة الذات.^۱

مباین الذات با طرفین است یعنی ابتدائیت هم با

۱. همان، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

سیر منافات دارد و هم با بصره منافات دارد یعنی خودش معنای ثالث می‌شود. می‌گوید که تا حالا ما را به حساب نمی‌آوردید و در شکم بصره و سیر قرار می‌دادید حالا ما خودمان داریم عرض اندام می‌کنیم. می‌گوییم که عیب ندارد تمام ارزش تو به همین بود که مخفی بودی، حالا که معنای مستقل شدی و خودت عِلْم استقلال را به دست گرفتی و معنای تصویری، الآن دیگر فایده ندارد و هیچ کاری به کارت نداریم. تا وقتی خودت را مخفی می‌کردی و اثری از آثار وجود در تو نبود، تو را به حساب می‌آوردیم **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ** می‌گفتیم و **زَيْدٌ فِي الدَّارِ** می‌گفتیم، یا فرض کنید جملات مبتدا و خبر، جمله فعلیه و اسمیه درست می‌کردیم اما همین که می‌گوید: نه، شما چرا مرا مخفی کردید؟! چرا مرا به حساب نمی‌آورید؟! چرا مرا فقط معنای ربطی می‌گیرید؟! می‌گوییم که خیلی خب کاری ندارد، استیناف مجدد، نسبت به شما استیناف نظر به وجود می‌آوریم و شما را یک معنای مستقل و جدای از عالم وجود در نظر می‌گیریم و به شما نگاه می‌کنیم و

وقتی که این طور شدی دیگر فایده ندارد و نمی توانی جملات را به هم ربط بدهی. یک معنای مستقل شدی و دیگر کسی هم با شما کاری ندارد.

فَكَانَتْ كَسَائِرِ الْمَاهِيَاتِ ... این مثل سایر

ماهیات می شود در اینکه تعلقش به جاعل به چه چیز است؟! و تأثیر جاعل در آن ماهیت به حسب [کدام] امور محتمله مذکوره است؟! وقتی که این مثل ماهیات بشود چطور به جاعل تعلق می گیرد؟! به کدام حیثیت از این حیثیت ها یعنی وجودی که محتمل شد یا ماهیت یا وجود یا اتصاف - ماهیت هم دارای اتصاف است چون خود ماهیت موجوده یعنی اتصاف موصوفیت موجوده که بین وجود و آن موصوفیت و ماهیت شما اتصاف دادید، دادید و تعلق برقرار می کنید - وقتی که به مرتبه ماهیت رسید آن وقت جعل به چه نحوه به این تعلق می گیرد؟!

لذا ایشان می خواهد ایراد وارد بکند و می گوید که این هیچ وقت ماهیت نخواهد شد و بنا بر قائل به اتصاف آن ماهیت و اتصافی مجعول جاعل است که ماهیت نباشد، حالا که این ابتدائیت مستقل و ماهیت شد پس در تحت کدام یک از این تقسیم ثلاثه ای

است که شما کردید که جعل یا به ماهیت یا به وجود
یا به اتصاف تعلق می‌گیرد؟ درحالی که هیچ‌کدام از
این سه تا هم دیگر نخواهند بود بنابراین اشکال شما
نسبت به مجعولیت اتصاف وارد نیست گرچه
مجعولیت اتصاف صحیح نیست ولی اشکال شما هم
نسبت به این قضیه ناتمام است.

تلمیذ: ...

استاد: آخر اینها اتصاف را می‌گویند که ماهیت
است و وقتی که بگویند ماهیت، ماهیت تعلق
نمی‌گیرد، جعل که به این ماهیت تعلق نمی‌گیرد
جعل به آن جنبهٔ ربطی تعلق می‌گیرد درحالی که اینها
ماهیت می‌دانند پس به دو چیز قائل هستند، یکی
ماهیت یکی وجود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد